

## پیش‌خوانی

در حاشیه انتشار خاطرات دکتر محمدحسین سالمی از نهضت ملی ایران و اوگویه «یادها» و «یادمان‌ها»

■ شاهد توحیدی



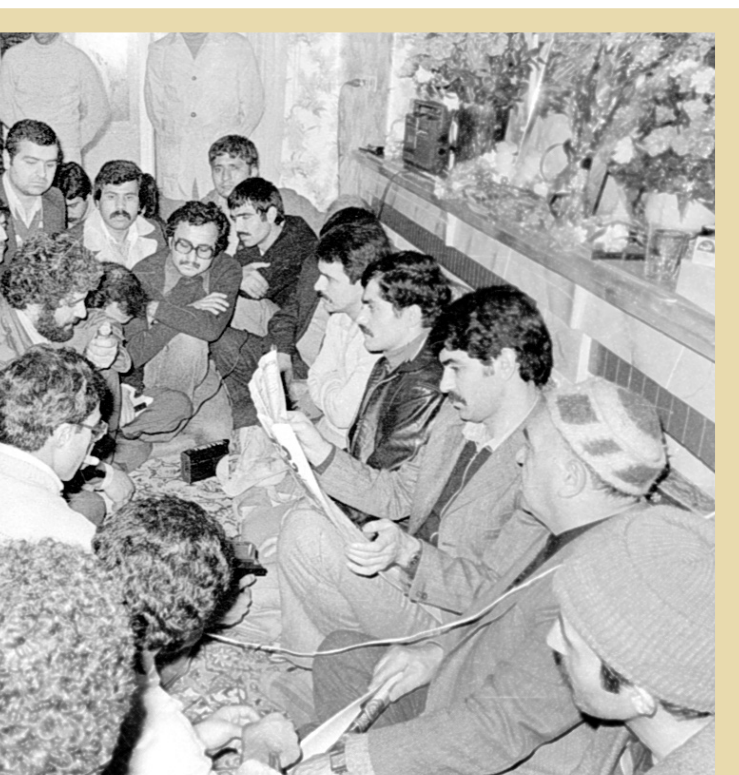
دوم نیز رسیده است. اهمیت این اثر تاریخی در آن است که پاره‌ای رویدادهای تاریخی و خاطرات ناگفته، برای آغازین بار در آن بیان شده است. از منظر نگارنده، برخی از این موارد که می‌تواند برای پژوهشگران تاریخی جذاب و دستمایه تحلیل‌های ایشان باشد، به شرح ذیل است:
ظاهراً رضاخان سردار سپه در زمانی که ریاست وزرا را به عهده داشت به دیدار آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی، پدربزرگ دکتر سالمی رفت. کسی که در خانه آیت‌الله را به روی او باز کرد، مشهدی جعفر یکی از خدمتکارهای پدر سالمی بود. سردار سپاه به او گفت: «برو به آقا بگو رضا آمده»- آیت‌الله، رضا را به جا آورد و گفت: «برو تعارف کن بیاید داخل!»- سردار سپه وارد خانه شدو به آیت‌الله گفت: «نگلیسی‌ها خواسته‌اند شما را دستگیر کنم. فعلاً مقاومت کرده‌ام... ولی اگر پایت را توی کفش من بکنی فوری تحویلت می‌دهم.»- آیت‌الله کاشانی با جمهویت مخالف و با خلع قاجار به موافق بود و به همین دلیل در مجلس مؤسسان به تغییر سلطنت رأی داد. رضاشاه بعدها در باره ایشان گفته بود: «تنها آخوندی که حرفش با عملش می‌خواند مجتهد کاشانی است.»<sup>(۱)</sup>
سالمی نوجوان با دکتر نجشپ رئیس گروه خدایرستان سوسیالیست نزدیک بود و با منضم شدن این گروه به حزب ایران مخالف بود، ولی مخالفت وی کاری از پیش نبرد.<sup>(۲)</sup>
در سال‌های ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ «در اثر بحث‌هایی که در جمعیت خدایرستان سوسیالیست با هم می‌کردیم به فکر افتادیم برویم پاشه صحبت کنیم.» به شرحی که در مصاحبه آمده است این ملاقات صورت می‌گیرد و سالمی بی‌برده برخی از مشکلات مملکت را ذکر می‌کند. شاه با روی خوش آنها را می‌شنود و خود نیز به ذکر بعضی دیگر از مشکلات مملکت می‌پردازد. ترتیب این دیدار را مصطفی فرزند آیت‌الله کاشانی داده



آیت‌الله کاشانی

بود.<sup>(۳)</sup>
در یکی از شب‌هایی که در منزل آقای کاشانی گرم بحث و جدل سیاسی بودیم، برادرم گفت: «یک مرد بی‌دانی نشود این رزم‌آرا را بزند؟» خلیل طهماسبی گفت: «آقای سالمی امرد پیدا می‌شود، منتها موقعیت دست نمی‌دهد.»<sup>(۴)</sup>
در پاسخ این پرسش که پس از قتل رزم‌آرا آزادی، خلیل طهماسبی وقتی وی در آیت‌الله کاشانی رفتی، چرا آیت‌الله بر سر خلیل طهماسبی دست کشید، می‌گوید: «خود آیت‌الله توضیح داده است که خلیل طهماسبی گفت سرم دردم می‌کند، برام دعا بخواید تا خوب شوم»من هم دست روی سرش گذاشتم و برایش دعا خواندم.»<sup>(۵)</sup>
آقای محمدحسین سالمی تا آن حد با دکتر مصدق نزدیک بود که وقتی دکتر از امریکا با لاهه به تهران بازگشت و استقبال مفصلی از او شد، سالمی نیز در بین مستقبلیان بود. دکتر مصدق با او روبروسی کرد و گفت: «ووه او! چه ریش‌های...»<sup>(۶)</sup>
پس از ۲۸ مرداد آقای مصطفی کاشانی، پسر آیت‌الله در مدتی گفت: «من از طرف حضرت آیت‌الله کاشانی به رأی ایران تبریک می‌گویم.» بعد دکتر ششروین هم به همین ترتیب در رادیو ۲۸ مرداد را تبریک گفت، ولی بعد آیت‌الله کاشانی به پسرش گفت: «بیخود کردی رفتی در رادیو صحبت کردی!»<sup>(۷)</sup>
اینکه کیانوری گفته است در ۲۸ مرداد به خانه دکتر مصدق تلفن کردم، تلفن قطع بود، صحیح نیست، زیرا دکت صدیقی نوشته در همان روز به خانه دکتر مصدق تلفن و با وصحیت کرده است.<sup>(۸)</sup>
مصاحبه‌کننده پرسیده است: «پدربزرگتان چه اشتباهاتی کرده است؟» وی پاسخ داد: «به خاطر جلب رضایت دکتر مصدق روحانیت را از خودش کرد، خیلی از خودش مایه گذاشت، در صورتی که دکتر مصدق خیلی به فکر شأن و شئون خودش بود...» دیگر اینکه در واقعه نهم اسفند به خاطر حفظ منافع مملکت به شاه گفت از مملکت نرو.د. همین عمل ایشان یک مهر شاه‌دوستی به پدربزرگم زد. به علاوه بر خلاف دکتر مصدق در خانه‌اش به روی همه مردم باز بود.»<sup>(۹)</sup>
مصاحبه‌کننده به دکتر سالمی گفت: «شما به خاطر اینکه نوه آیت‌الله کاشانی هستید در نوشته‌هایتان جانب بی‌طرفی را رعایت نکرده‌اید و اسیر حب و بغض هستید.» پاسخ دکتر سالمی چنین است: «انکار نمی‌کنم نگاهم به پدربزرگ نگاه جانبدارانه و بر مبنای علاقه و ارادتی است که به ایشان دارم، اما در تمام مقالات و کتاب‌هایی که نوشته‌ام قصدم این بود که بگویم بستن مجلس کار درستی بوده است یا نه؟ آیا فرزندم لازم بود یا نه؟ آیا گرفتن اختیارات مفید بود یا نه؟...»<sup>(۱۱)</sup>
امید می‌بریم که این اثر تاریخی که شیوه بیان کوبنده بر جذابیت آن افزوده است، درایران نیز به زور طبع آراسته شود و در اختیار ازیاب پژوهش قرار گیرد.

«موارد مذکور همگی از کتاب «یاد یاد» است.



«روایتی از کارنامه و زمانه جلادان دهه ۶۰»
در گفت و شنود با دکتر محمدصادق کوشکی

# مارکسیست بودند ولی نماز شب می خواندند!

■ احمد رضا صدری



**کارنامه و زمانه سازمان منافقین در اولویت قرار گرفته است. این خوانش می‌تواند نتایجی مبارک داشته باشد که آگاهی نسل‌های بعدی انقلاب از روزه‌مه این گروه، از بارزترین آنهاست. آنچه پیش روی دارد بحث و شنود ما با دکتر محمدصادق کوشکی استاد دانشگاه در باب این موضوع است. امید آنکه مقبول افتد.**

■ ■ ■

**بدون مقدمه بپرسم چه شد که سازمان مجاهدین خلق که ظاهرآ برای خدمت به خلق تأسیس شده بود، دست به ترور خلق زد؟**

بسم الله الرحمن الرحیم. اگر بخواهیم روی نام و عنوان سازمان قضاوت کنیم، باید با اینکه سرانجام این سازمان به ترور و کشتار مردم کشید تعجب کنیم، ولی اگر ماهیت و خط سازمان را دنبال کنیم، تعجبی ندارد، چون سازمان مجاهدین خلق از همان بدو تأسیس براساس یک تفکر انحرافی شکل گرفت.

**از بدو تأسیس؟**

بله، چون سازمان مجاهدین خلق از دل نهضت آزادی‌ای بیرون آمد که معتقد به اسلام منهای روحانیت بود. اسلام بدون روحانیت هم یعنی اینکه هر کسی بتواند براساس قرات شخصی خود از دین حرکت کند و نیازی به کارشناسان دینی نیست. سازمان از همان ابتدا روحانیت را زائد می‌دانست و این تفکر چند سال بعد در قالب تر مرجع بودن روحانیت، خود را نشان داد. بدیهی است که وقتی سنگ بنای سازمانی به این شکل کج نهاده شود، کارش به انحراف می‌کشد.

**والتقاط؟**

همین‌طور است. بنای تئوریک سازمان التقاطی است. یعنی برگزیده‌هایی از اسلام را با برگزیده‌هایی از مارکسیسم در هم می‌زد و یک ایدئولوژی التقاطی را تدوین می‌کند و نسل جوانی را که از سلطه امریکا بر تمام ابعاد زندگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشور و نیز نظم رژیم پهلوی به ستوه آمده‌اند، جذب می‌کند و آنها را هم به انحراف می‌کشاند. کسانی را هم که حاضر به قبول التقاط نیستند\_ از جمله صمدی به لیاف، جواد سعیدی، مجید شریف واقفی و... \_ به طرز فجیعی از بین می‌برد. در ابتدای امر ایدئولوژی سازمان ترکیبی از اسلام و مارکسیسم است، اما از سال ۵۲ به بعد وجه مارکسیستی سازمان پررنگ‌تر می‌شود تا در سال ۵۴ که سازمان رسماً اعلام می‌کند مارکسیست شده است.

**چه شد که این تشکل تبدیل به «سازمان منافقین» شد؟**

سازمان متوجه شد که اگر بخواهد جایگاه خود را در میان مردم حفظ کند و از امکانات و کمک‌های نیروهای مذهبی استفاده کند، باید نفاق به خرج بدهد. یعنی در عین حال که از نظر اعتقادی مارکسیست شده است، اما در بین مردم مظاهر به مذهبی بودن کند. به همین دلیل است که بهمن

بازرگانی مارکسیست، سال‌ها در زندان‌ها از جمله زندان مشهد، پیشنماز است با مارکسیست‌ها در مقابل کسانی که خانه‌هایشان را در اختیار اعضای سازمان می‌گذاشتند، نماز شب می‌خواندند! این نفاق نتیجه طبیعی همان سنگ‌بنای انحرافی اولیه است.

**سازمان مجاهدین پس از پیروزی انقلاب نقاب از چهره برمی‌دارد و آشکارا وارد مرحله تقابل با نظام اسلامی می‌شود.**

**تحلیل‌شما از ورود سازمان در آن دوره، به این فاز چیست؟**

سازمان مجاهدین در آن دوره، حکومت را حق مسلم خود می‌داند و به همین دلیل هم تلاش می‌کند به هر نحو ممکن قدرت را در دست بگیرد و چون موفق نمی‌شود، دست به خشونت‌های کور و ترورهای روحانیت باشد، مر تبع و مهودوالم است! این طرز فکر دشمن خارجی است، با بحران داخلی درگیر می‌کند. براساس همان تز اسلام بدون روحانیت، سازمان از سال ۵۸ به بعد، آشکارا روحانیت را «رتجاع» می‌نامد و به همین دلیل هنگامی که یک روحانی یا پیشنماز را ترور می‌کند، از او به عنوان عامل ارتجاع یاد می‌کند. از نظر آنها هر کسی که طرفدار سازمان باشد، پیشرو و هر کسی که طرفدار روحانیت باشد، مرتجع و مهودوالم است! این طرز تفکر، نهایتاً کارش به خیانت به کشور می‌رسد و سران سازمان با دشمن کشور همراهی می‌کنند و دست به جنایات فجیعی می‌زنند. حرکت‌های بعدی سازمان، نیت واقعی آن یعنی دستیابی به قدرت، حتی با خیانت به کشور را آشکارتر می‌کند. مسعود رجوی به کشتن ۶ هزار تن از خلق افتخار می‌کند و آنها را «مزدوران خمینی» می‌نامد، در حالی که دست‌کم هزاره ۹۰۰ تن از این افراد، از مردم عادی



زینب عظیمی، رئیس‌جمهور خودخوانده منافقین

**سازمان از سال ۶۰ تا ۶۵ در فرانسه بود و مسئولیت بسیاری از کارهای تروریستی خود را می‌پذیرفت. اگر ما برای هر ترور، تنها یک برگ شکایت را ضمیمه اطلاعیه‌های سازمان می‌کردیم، و به دادگاه‌های فرانسه ارائه می‌دادیم، امکان نداشت مر بریم رجوی بتواند به آن سادگی از زندان خلاص شود و در میان سیستم قضایی فرانسه گرفتار می‌شدد، ولی ما این کارا نکردیم**



زینب

**۵۷ مسعود رجوی، عوسی خیابانی و نیتی چند از اعضای آژانده مجاهدین از زندان در منزل خلیل رضایی**

## درد

**سازمان به نیروهای خود این گونه خط می‌دهد که هر کسی که ظاهر حزب‌اللهی دارد، باید ترور شود! هر کسی که موتور هوندای ۱۲۵ دارد، باید ترور شود! هر کسی که جلوی مسجد یا پایگاه مقاومت ایستاده است، باید ترور شود! هر کسی که عکس امام را در مغازه یا خانه‌اش داشته باشد، باید ترور شود! هر کسی که خواستید موتور یا ماشینش را به زور از او بگیرید و ندهد، باید ترور شود! اینها دستورات رسمی سازمان به هوادارانش است، یعنی تروریسم کور و تلاش برای دستیابی به قدرت به هر قیمتی**

چون ترور شخصیت، آنها را به اهدافشان نرساند و آنها حتی نتوانستند یکی از کاندیداهای خود را هم به مجلس بفرستند، در حالی که ادعا می‌کردند آنها انقلاب را به وجود آورده و در واقع صاحب انقلاب و پیشروترین نیروی انقلابی کشور هستند. سازمانی که یک عمر دم از خلق زده است، حالا می‌بیند که مردم حتی به یکی از کاندیداهای او هم رأی نداده‌اند و سعی می‌کند این شبهه را جابیندازد که روحانیت و حزب جمهوری، انقلاب را مصادره کرده‌اند! مسعود رجوی در مصاحبه با نشریه «المصور» با کمال افتخار اعلام می‌کند ما توانسته‌ایم هفت تن از نمایندگان خمینی در مهم‌ترین استان‌های کشور را با عملیات انتحاری از بین ببریم! در حالی که این هفت نفر امام جمعه بودند و مسئولیت اجرایی و رسمی نداشتند. شاید مهم‌ترین تئوری که سازمان در بین مسئولان اجرایی انجام داد، ترور شهید بهشتی بود. سایر ترورها هم که هنوز جای بحث و تردید دارد.

**سر خط سازمان برای ترور چه بود؟**

سازمان به نیروهای خود این گونه خط می‌دهد هر کسی که ظاهر حزب‌اللهی دارد، باید ترور شود! هر کسی که موتور هوندای ۱۲۵ دارد، باید ترور شود! هر کسی که جلوی مسجد یا پایگاه مقاومت ایستاده است، باید ترور شود! هر کسی که عکس امام را در مغازه یا خانه‌اش داشته باشد، باید ترور شود! هر کسی که خواستید موتور یا ماشینش را به زور از او بگیرید و ندهد، باید ترور شود! اینها دستورات رسمی سازمان به هوادارانش است، یعنی تروریسم کور و تلاش برای دستیابی به قدرت به هر قیمتی، به همین دلیل است که همان‌طور که اشاره کردم، از بین ۶هزار نفری که سازمان رسماً می‌پذیرد که آنها را ترور کرده است، حداکثر ۱۰۰ نفر مسئولیت دولتی دارند که اغلبشان در حد پاسدار ساده هستند، یعنی بیش از هفتاز ۹۰۰ نفر، مردم عادی کوچک و بازار هستند.

بدیهی است که وقتی سازمانی به چنین منطق کوری می‌رسد، دیگر برایش فرق نمی‌کند که چه کسی را بزند و بدیهی است سراغ کسانی خواهد رفت که در افشای چهره منافقانه آن نقش بیشتری دارند. سازمانی که باید خود نیندازند، چون با این شیوه‌اره به جایی نمی‌برند. سازمان‌مجاهدین خلق برای تدوین کتاب‌های ایدئولوژیک خود از قبیل شناخت، تکامل، اقتصاد به زبان ساده، نیت واقعی آن یعنی دستیابی به قدرت، کمک و راهتمایی نمی‌گیرد، اما برای استفاده از سهم امام و کمک‌های مالی روحانیون به سرافشان می‌رود. این جلوه‌ای گویا از نفاق جماعت در آن دوران است.

**و واقعاً این حمایت را هم به دست می‌آورد.**

بله، قبیل از اعلام مواضع مارکسیستی توسط سازمان در سال ۵۴، روحانیون زیادی به آنها کمک می‌کردند، از جمله آیت‌الله طالقانی و آقای هاشمی فرسنجانی، اما امام قاطعانه اعلام می‌کند که این سازمان را قبول ندارند. در آن برهه تقریباً هیچ یک از روحانیون نسبت به سازمان نظر منفی نداشتند، چون اینها وانمود می‌کردند که مذهبی، ضد شاه و ضد امریکا هستند و منافقانه پشت نقاب مذهب پنهان شده بودند.

**روحانیون کی متوجه انحراف آنها شدند؟**
در سال ۵۰ موقی که بهرام آرام با آقای هاشمی وحید افراخته با آقای طالقانی ملاقات می‌کنند، این دو متوجه می‌شوند که سازمان مارکسیست شده است. نهایتاً هم در سال ۵۴ روحانیون داخل زندان، از جمله آقای طالقانی، آقای مهدوی، آقای انواری و آقای ربانی شیرازی فتوای ارتداد سازمان صادر می‌کنند که ضربه سختی بر پیکر سازمان محسوب می‌شود.

**سازمان ظاهراً با شهید اندرزگو ارتباط داشت. اینطور نیست؟**
بله، شهید اندرزگو در عین حال که با سازمان ارتباط داشت، به جوانان توصیه می‌کرد که با سازمان ارتباط نداشته باشند، چون این سازمان مارکسیست شده است. ایشان می‌گفت من طوری با آنها کار می‌کنم که به نفع جریان کلی انقلاب باشد، اما اجازه نمی‌دهم مرا برای خودشان مصادره کنند... و انصافاً بسیار هوشمندانه عمل کرد.

**سازمان مجاهدین ابتدا دست به ترور شخصیت بزرگان انقلاب زد، اما بعد تغییر روش داد و به ترور فیزیکی پرداخت. چرا؟**
بله، مجاهدین ابتدا دست به ترور شخصیت می‌زدند، اما بعد تغییر روش داد و به ترور فیزیکی پرداخت. چرا؟

## جور ۹

را دائماً تمدید می‌کنند. برنامه سازمان در این مرحله، ایجاد ناامنی و اغتشاش در جامعه و از بین بردن چهره‌های مؤثر نظام بود که به نظر آنها به فروپاشی نظام می‌انجامید. پس از حادثه هشتم شهریور، کشور عملاً نزدیک به دو ماه دولت ندارد و آیت‌الله مهدوی کنی موقتاً به عنوان نخست‌وزیر مسئولیت امور را به عهده می‌گیرد. سازمان در این فاصله بر تعداد ترورها می‌افزاید و سعی می‌کند انتخابات را به تعویق بیندازد تا بدین وسیله در نظام خلل ایجاد کند و به خیال خود، نظام را به بن‌بست برساند و جلوی انتخابات را بگیرد. سازمان نیروهای خود را در جاهای مختلفی از جمله در دادستانی انقلاب نفوذ می‌دهد و در آنجا، شهید کجویی را از بین می‌برد. سازمان مجاهدین هیچ وقت فجاج هفتم تیر و هشتم شهریور را رسماً به عهده نگرفت، ولی بررسی‌ها نشان می‌دهند که کار سازمان بوده است. البته سازمان در یکی از نشریات داخلی خود در ابتدا مسئولیت انفجار هفتم تیر را به عهده می‌گیرد، اما بعد رمی‌کند!

**آیا ایران حداقل برای ترورهایی که خود سازمان به شکل رسمی قبول کرد به سازمان‌های بین‌المللی شکایت کرد و اگر نکرده، علت آن چه بوده است؟**

ما در نهایت ساده‌انگاری یا غفلت یا جهالت یا تنبلی یا همه اینها، تصور کردیم که ماجرای تروریسم سازمان مجاهدین خلق، یک قضیه داخلی است و ابتدا به عنوان یک پدیده بین‌المللی روی آن حساب نگردیم و تازه پس از آن همه فجایعی که این سازمان خلق کرد، متوجه شدیم که این یک پدیده بین‌المللی است! ما از روز اول می‌گفتیم که سازمان منافقین امریکایی است، ولی انگار خودمان هم قبول نداشتیم که این سازمان از حمایت‌های بین‌المللی بر خوردار است. ما می‌توانستیم به خاطر تک تک ترورهایی که سازمان مسئولیت آنها قبول کرده بود، به دادگاه‌های فرانسه، هلند و انگلستان – که پاتوق اینها بود– شکایت کنیم یا از ابزارهای حقوقی و قانونی خود آن کشور، برای تجدید فعالیت‌های آنها استفاده کنیم و به عنوان قربانیان ترور مطرح شویم، به به عنوان کشور صادرکننده تروریسم! اما چون غفلت کردیم و این شکایت‌ها را به موقع انجام ندادیم، به جای اینکه ما مدعی باشیم، علیه ما ادعائمه صادر کرده‌اند، در حالی که با اطلاعیه‌های رسمی سازمان در مورد ترورها، می‌توانستیم یک موج حقوقی و قضایی علیه سازمان در اروپا به راه بیندازیم و اجازه ندهیم که

## درد

**الان بخش اصلی سازمان مجاهدین به شکل‌های مختلف از بین رفته است. بخش به درد بخور آن را سرویس‌های جاسوسی امریکا از داخل عراق جمع کردند و بردند و به آنها پناهندگی سیاسی دادند و حالا به اسامی مختلفی مثل انجمن طرفداران حقوق بشر در ایران، انجمن طرفداران حقوق اقلیت‌ها و شورای ملی مقاومت، انجمن دموکراسی خواهان ایران و انواع گروه‌های خلق الساعه – که ربطی هم به سازمان ندارند– فعال کرده‌اند**

سازمان با چنین دست‌بازی، به سمپاشی‌هایش علیه سا دامه بدهد. حداقل فایده شکایت و پیگیری ما این بود که افکار عمومی اروپا، شهدای ما را کاملاً فراموش کرد و به آنها پناهندگی سیاسی جمع کرد و بردند و به آنها پناهندگی سیاسی دادند و حالا به اسامی مختلفی مثل انجمن طرفداران حقوق بشر در ایران، انجمن حقوق اقلیت‌ها و حقوق زن در ایران، شورای ملی مقاومت، انجمن دموکراسی خواهان ایران و انواع و اقسام گروه‌های خلق الساعه – که ربطی هم به سازمان ندارند – فعال کرده‌اند. ما فرصت‌های زیادی را از دست داده‌ایم.

سازمان از سال ۶۰ تا ۶۵ در فرانسه بود و مسئولیت بسیاری از کارهای تروریستی خود را می‌پذیرفت. اگر ما برای هر ترور، تنها یک برگ شکایت را ضمیمه اطلاعیه‌های سازمان می‌کردیم و به دادگاه‌های فرانسه ارائه می‌دادیم، امکان نداشت مر بریم رجوی بتواند به آن سادگی از زندان خلاص شود و در میان سیستم قضایی فرانسه گرفتار می‌شد، ولی ما این کارا نکردیم. در مورد جانبازان شیمیایی هم اقدام جدی نکردیم و متأسفانه تک‌تک آنها دارند از بین می‌روند.

**با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.**